


The Leadership of the Wise Theologian-Jurist in the Occultation Era: Mulla Sadra's Reading of General Deputation

Mehdi Ghorbani  / Assistant Professor, Encyclopedia Department, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
mqorbani60@yahoo.com


Received: 2025/11/11 - **Accepted:** 2025/11/15

Abstract

In recent years, several works have examined Mulla Ṣadra's view on wilāyat al-faqīh (guardianship of the jurist), leading some scholars to regard him as a supporter of this doctrine, while others consider such an attribution insufficiently documented in his writings. To accurately understand Ṣadra's position, the structure of leadership in the Islamic community must be examined as an interconnected system throughout his works. Like earlier philosophers, Mulla Ṣadra refers to the "First Ruler" (al-ra'īs al-awwal) as the one qualified to lead the Islamic community—namely, the Prophet of Islam and the infallible Imams. He considers specific conditions and attributes necessary for this position. Mulla Ṣadra views the leadership of the wise theologian-jurist as a continuation of the First Ruler's leadership, without which the function of prophethood would be severed during the Occultation. According to him, in the Occultation era scholars are appointed by the Prophet as governors of the Islamic community. However, in his view, not every jurist attains the rank of guardianship; additional qualifications are required. Nevertheless, it is inconceivable that someone could be the heir to the Prophet without being knowledgeable of Islamic rulings and a qualified jurist. It is noteworthy that Mulla Ṣadra, like his predecessors, did not employ the term wilāyah (guardianship) but preferred the term riyāsah (leadership). This article examines Ṣadra's perspective on the leadership of the Islamic community using a textual analysis method.

Keywords: Prophet, Imam, jurist, philosopher, guardianship, leadership, Occultation

ریاست فقیه حکیم متآله در عصر غیبت: خوانشی صدرایی از نیابت عامه

مهدی قربانی  استادیار دایرةالمعارف علوم عقلی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام قم، ایران mqorbani60@yahoo.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴

چکیده

در سال‌های اخیر، آثاری درباره دیدگاه ملاصدرا در مورد ولایت فقیه نوشته شده است که در نتیجه، برخی او را موافق و برخی دیگر این نسبت را فاقد مستندات کافی در آثارش می‌دانند. برای درک دقیق نظر صدرالمتآلهین، باید هندسه رهبری جامعه اسلامی را به صورت یک شبکه به هم پیوسته در آثارش بررسی کرد. ملاصدرا همچون فیلسوفان پیشین، از «رئیس اول» به عنوان کسی نام می‌برد که صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را دارد که در حقیقت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام هستند. او شرایط و صفات خاصی را برای رئیس اول لازم می‌داند. ملاصدرا ریاست فقیه حکیم متآله را امتداد ریاست رئیس اول می‌داند که بدون آن، حکم نبوت در عصر غیبت قطع می‌شود. به باور او، در زمان غیبت، علما از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان والیان جامعه اسلامی منصوب شده‌اند. البته در نگاه ملاصدرا، هر مجتهدی به مقام ولایت نمی‌رسد و شرایط دیگری نیز لازم است؛ اما تصور اینکه کسی وارث پیامبر باشد، ولی عالم به احکام اسلامی و مجتهد نباشد، ممکن نیست. شایان ذکر است که او مانند پیشینیان از اصطلاح «ولایت» استفاده نکرده و واژه «ریاست» را ترجیح داده است. در این مقاله، با روش تحلیل متن، دیدگاه صدرا درباره زعامت جامعه اسلامی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: نبی، امام، فقیه، حکیم، ولایت، ریاست، غیبت.

مقدمه

در میان آموزه‌های عمیق اسلامی، مفهوم «ولایت فقیه» به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی حکومت دینی و اجتماعی مطرح است. این مفهوم، که ریشه در اعتقاد به رهبری فقها و عالمان دینی در امور جامعه دارد، به‌ویژه در جهان شیعه جایگاه ویژه‌ای یافته است. در این میان، آرا و اندیشه‌های ملاصدرا، فیلسوف برجسته و متفکر شیعه در قرن یازدهم هجری، در تفسیر و تبیین مبانی فلسفی و اسلامی ولایت فقیه، اهمیت بی‌بدیلی دارد. ملاصدرا با نظام فکری متعالی خود، موسوم به حکمت متعالیه، نه‌تنها به تحلیل مسائل مابعدالطبیعی و عرفانی پرداخت، بلکه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز دیدگاه‌های نوآورانه‌ای ارائه داد. بررسی و تحلیل دیدگاه‌های او درباره ولایت فقیه می‌تواند به درک عمیق‌تری از ابعاد فلسفی و اجتماعی این مفهوم در اسلام شیعی منجر شود. در این راستا، ملاصدرا با نظام فکری متعالی خود، موسوم به حکمت متعالیه، سعی در تبیین جایگاه ولایت فقیه در چهارچوب وسیع‌تر ولایت الهی دارد و این دو را در نظام معرفتی و اجتماعی اسلام به هم پیوند می‌زند. اهمیت و ضرورت پرداختن به این موضوع، از آنجا ناشی می‌شود که ولایت فقیه، به‌عنوان یک اصل اساسی در حکومت‌داری اسلامی، نقش محوری در شکل‌گیری و استمرار سیستم‌های سیاسی در جوامع شیعی ایفا می‌کند. بررسی دیدگاه‌های ملاصدرا، نه‌تنها به فهم عمیق‌تر مبانی نظری ولایت فقیه کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز شناخت بهتر نقاط اتصال و تفاوت‌های این اندیشه با سایر دیدگاه‌های فلسفی و فقهی معاصر می‌شود. از این منظر، دیدگاه‌های او می‌تواند به‌مثابه پلی میان مبانی نظری و عملیاتی ولایت فقیه و ولایت امامان در تاریخ اسلام عمل کند.

در سال‌های اخیر، برخی آثار علمی ناظر به دیدگاه صدرا درباره ولایت فقیه نوشته شده‌اند که بر اساس آنها، گروهی ایشان را در زمره موافقان ولایت فقیه قرار داده‌اند (ر.ک: لکزایی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۸-۱۴۰) و برخی نیز بر این باورند که چنین نسبتی به ملاصدرا اطمینان‌بخش نیست و در آثار او مستند کافی برای آن وجود ندارد (حقیقت، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳-۲۱۶). به‌نظر می‌رسد که هر دو گروه برای اثبات ادعای خود تمرکز دقیق و گسترده در آثار ملاصدرا نداشته‌اند و این مسئله را در پیوند و امتداد ولایت و ریاست پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام تحلیل نکرده‌اند. با توجه به چنین وضعیتی، تأمل دوباره در این موضوع موجه به نظر می‌رسد تا شاید بتوان مسیر نسبتاً متفاوت و مطمئنی را برای تحلیل آن در پیش گرفت.

از این رو مقاله پیش رو با استفاده از روش‌های تحلیل متنی، به بررسی و تحلیل دقیق دیدگاه‌های ملاصدرا در خصوص ولایت فقیه و ارتباط آن با ولایت پیامبر و امامان علیهم‌السلام می‌پردازد. این مقاله سعی دارد از طریق مطالعه آثار وی به درکی جامع‌تر از جایگاه ولایت فقیه در نظام اندیشه اسلامی دست یابد و نشان دهد که چگونه ملاصدرا این مفهوم را در ادامه مسیر ولایت الهی و به‌عنوان بخشی از نظام جامع ولایت در اسلام می‌بیند.

گفتنی است که ملاصدرا نیز همچون سایر فیلسوفان اسلامی در این بحث، واژه «ریاست» را بر ولایت ترجیح داده است و به همین دلیل سعی می‌شود در ادامه مقاله به ادبیات ایشان و سایر فیلسوفان اسلامی وفادار بمانیم

۱. ریاست نبوی، منشأ ریاست فقیه بر جامعه اسلامی

در اندیشه ملاصدرا، ریاست و ولایت فقیه با ولایت پیامبر الهی پیوندی ناگسستنی دارد؛ از این رو بدون نگرستن به کل این مجموعه و درک رابطه میان آنها، دستیابی به جمع‌بندی روشن ممکن نخواهد بود. بر این اساس، فهم دقیق جایگاه رهبری عالمان دینی بدون ژرف‌اندیشی در مبانی رهبری نبوی ناممکن است. در حقیقت، بررسی ریاست عالمان دینی بدون تصویری درست از ریاست پیامبرانه، همانند تصور سایه‌ای بی‌اصل است. این پیوند چنان بنیادین است که به جرئت می‌توان گفت که اساس نظام سیاسی در اندیشه صدرایی، بر محور همین رابطه استوار شده است به‌باور صدرالمتألهین، در مرحله اول، کسی مستحق ریاست بر خلق است که در نشأت سه‌گانه حسی، خیالی و عقلی، به مقام و مرتبه جامعیت رسیده باشد. در انسان‌شناسی صدرایی، انسان به یکی از مراتب چهارگانه (محسوسات، متخیلات، موهومات و شهود) تعلق می‌گیرد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۳۷-۳۳۸)، که البته وی در نهایت، آن را به سه قوه احساس، تخیل و تعقل تقلیل می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۴۰). از نظر حکیم شیرازی، کمال تعقل انسانی اتصال به ملاً اعلی و مشاهده ذات ملائکه مقرب الهی است؛ کمال قوه تخیل، توانایی مشاهده اشباح مثالی و تصویر امور غایب و آگاهی جزئی از آنها و آگاهی از رویدادهای گذشته و آینده است؛ و کمال قوه حسی نیز تأثیر در امور جسمانی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱). وی پس از بیان مراتب چهارگانه انسانی و توضیح قوای سه‌گانه انسان و کمال آنها می‌افزاید:

شمار بسیار کمی از انسان‌ها هستند که همه این قوای سه‌گانه همراه با کمال در او جمع باشد. هر آن کس که در او مجموع این مراتب سه‌گانه در حد کمال به وحدت رسیده و جمع شده‌اند، دارای مقام خلافت الهی است و حق ریاست بر خلق را داراست. در نتیجه، رسولی از جانب خداوند است که بر او وحی می‌شود، با معجزاتی که تأییدگر رسالتش است؛ بر مخالفان ظفر می‌یابد و دارای خصلت‌های سه‌گانه است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۴۱).

از نگاه صدرالمتألهین، هر انسانی نمی‌تواند ریاست مدینه فاضله را بر عهده گیرد؛ زیرا ریاست برای کسی سزاوار است که به‌حسب فطرت و طبیعت، استعداد آن را داشته باشد؛ همچنین صنعت ریاست از طریق هیئت و ملکه ارادی برای او حاصل شده باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۶۱۶). وی از چنین فردی در ظرف و نگاه اجتماعی - سیاسی به «رئیس اول» تعبیر کرده است و برای او شرایط و صفاتی را لازم می‌داند که بدون آنها کسی صلاحیت ریاست و رهبری جامعه را پیدا نمی‌کند. توجه به این موارد، در عین آنکه ما را با نگاه کلان صدرا به مسئله مدیریت زیست جمعی آشنا می‌سازد، کمک می‌کند که به فهم بهتر و مطمئن‌انگاره او در خصوص کیفیت استمرار ریاست رئیس اول در فرض فقدان ایشان دست یابیم.

بر اساس اندیشهٔ صدرا، در وهلهٔ نخست تنها کسی از حق ریاست و حکومت در جامعهٔ سیاسی برخوردار است که توانسته باشد قوای سه‌گانهٔ حاسه، متخیله و عاقله را در وجود خود به حد کمال برساند. کمال قوهٔ حاسه و محرکه، او را قادر می‌سازد که سلطنت کند؛ احکام الهی را به‌اجرا درآورد؛ با دشمنان خدا بجنگد؛ آنها را از مدینهٔ فاضله دور سازد و با مشرکین و فاسقین در مدینه‌های جاهله مقابله کند تا به‌سوی امر خدا برگردند. کمال قوهٔ متخیله هم به او امکان می‌دهد که بتواند جزئیات یا کلیات حکایتگر از جزئیات را در حالت یقظه یا خواب، از عقل فعال (جبرئیل امین) دریافت کند. کمال قوهٔ عاقله‌اش نیز او را به مرتبه‌ای می‌رساند که عالم به همهٔ معقولات است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۶۱۷).

کسی که بدین امر موفق شده، همان رسول و به‌تعبیری نبی و ولی الهی است که به‌واسطهٔ آنچه خداوند متعال بر قلب و عقل مفارقتش افزوده می‌کند، ولی‌ای از اولیای خداوند و حکیمی از حکمای الهی است و با آنچه بر قوهٔ متخیله و متصرفهٔ او افزوده می‌شود، رسول بشارت‌گر است به امری که بوده، هست و در آینده اتفاق می‌افتد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۶؛ ۱۳۸۷، ص ۶۱۸). وی چنین شخصی را واجد جمیع کمالات عالم می‌داند که یک رو به خلق دارد و رویی به حق:

خلافت عظمای الهی در وجود جامع انسانی تحقق می‌یابد که از حیث جوهر ذات، مستحق چنین مرتبه‌ای است. چنین وجودی، توسط عرفا، به‌دلیل کمالات وجودی، مراتب علمی و قابلیتش برای مظهریت صفات متقابل الهی، به آینه‌ای تشبیه شده که میان دو عالم خلق و حق قرار گرفته است و انوار خالق را به عالم می‌تاباند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱، ص ۴۸).

صدرا این امور را کمالات و شرایط اولی رسول و رئیس اول قلمداد می‌کند. وی افزون بر کمالات و شرایط اولی، صفات و کمالات دیگری را هم برای رئیس لازم می‌داند که از آنها به کمالات ثانویه تعبیر کرده است. طبق این کمالات، رئیس اول باید زبانی شیوا و تخیلی نیکو در آموزش معارف داشته باشد؛ دارای قدرت نیک برای هدایت و راهنمایی به‌سوی هدایت و کارهایی باشد که انسان را به سعادت می‌رساند؛ افزون‌براین، از توان و نیروی نفسانی برای مناظره با اهل جدل در علوم مختلف بهره‌مند باشد؛ با برخورداری از نیروی بدنی، یاری مشارکت در جنگ با گروه باطل برای اعتلای کلمهٔ الله و نابودی کلمهٔ کفر و رد اولیای طاغوت داشته باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۶؛ ۱۳۸۷، ص ۶۱۸).

وی معتقد است که بدون برخورداری از چندین صفت و خصلت ذاتی و فطری نمی‌توان به کمالات ثانویهٔ پیش‌گفته دست یافت (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۸-۳۵۹). صدرا این صفات را در کتاب *الشواهد الربوبیه* دوازده مورد دانسته است که عبارت‌اند از: ۱. در فهم آنچه می‌شوند، قصدی که گوینده دارد و آنچه کلام در حقیقت منطبق بر آن است، دقیق و سریع است؛ ۲. در حفظ اموری که می‌فهمد یا حس می‌کند، قوی است؛ ۳.

فطرت و طبیعت صحیح دارد و از مزاج معتدل، خلقت کامل و اعضای نیرومند برای انجام وظایفش برخوردار است؛ ۴. کلام زیبایی دارد؛ به‌گونه‌ای که می‌تواند مقصود خویش را به‌صورت کامل بیان کند؛ ۵. دوستدار علم و حکمت است و تأمل در امور معقول و سختی‌های ناشی از آن، او را معذب و رنجور نمی‌کند؛ ۶. به‌طور طبیعی از شهوات و لهویات گریزان است و از لذت‌های نفسانی تنفر دارد؛ ۷. عزت نفس دارد و دوستدار کرامت است؛ نفس خویش را از هر امر زشت و پست، متعالی نگه می‌دارد؛ به‌طور طبیعی نفسش به بالاتر از آنها معطوف است؛ از هر چیزی معقول‌ترش را برمی‌گزیند و از امور سبک اجتناب می‌ورزد و امور حقیر و پیش‌پاافتاده را زشت می‌دارد؛ ۸. با همهٔ انسان‌ها مهربان است و با مشاهدهٔ منکرات از آنها، غضب او را فرامی‌گیرد و حدود الهی را بدون بررسی تعطیل نمی‌کند؛ ۹. دارای قلب شجاعی است که از مرگ هراسی ندارد و ارادهٔ قوی برای انجام امور شایسته دارد؛ ۱۰. جواد و بخشنده است؛ ۱۱. به هنگام خلوت با خدای خود، شادی و بهجتش از همه بیشتر است؛ ۱۲. سختگیر و اهل لجاجت نیست؛ وقتی به برپایی عدالت دعوت می‌شود، به‌آسانی می‌پذیرد و وقتی به ظلم یا برپایی امور زشت دعوت می‌شود، سخت‌گیر است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۵۷-۳۵۸). البته ملاصدرا در کتاب *المبدأ و المعاد* این صفات را در یازده عنوان آورده است، که از نظر محتوایی تفاوت چندانی با موارد قبلی ندارد و تنها از نظر ادبیات تفاوت اندکی میان آنها دیده می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۶۱۷-۶۱۸).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ملاصدرا نیز همانند فیلسوفان پیش از خود در بحث زعامت جامعهٔ اسلامی از اصطلاح «ولایت» استفاده نکرده است؛ اما انتصابی بودن ریاست مدینه در اندیشهٔ او وضوح دارد، که در کتاب *المبدأ و المعاد* بیشتر به آن پرداخته است. به‌باور وی، از آنجایی که انسان فطرتاً اجتماعی است، حیاتش فقط با همکاری، تعاون و اجتماع ادامه می‌یابد. همچنین برای جلوگیری از فساد و تباهی جامعه نیاز به قانون است که صدرا آن را با شرع مقدس اسلام منطبق می‌داند. در مرحلهٔ بعد باید شارع و قانون‌گذاری باشد که معیشت آنها را نظام ببخشد و با نشان دادن راه رسیدن به خدای آنان را هدایت کند. این شخص، همان رسول و نبی الهی است که آیات و معجزات الهی مؤید اوست. او خلیفهٔ خدا بر همگان است. برای جوامعی که از بُعد زمانی و مکانی دسترسی به نبی ندارند، لازم است که از طرف نبی کسانی به ولایت و حکومت منصوب شوند که در حقیقت، امامان علیهم‌السلام و عالمان‌اند.

انسان در ذات و سرشتش موجودی اجتماعی است؛ یعنی حیاتش منتظم نمی‌شود، مگر به تمدن و تعاون و اجتماع؛ چراکه نوع انسان منحصر در فرد نبوده، وجودش به انفراد و جدا از اجتماع ممکن نیست؛ پس ایجاد گروه‌های متفرقه و احزاب مختلف و تشکیل شهرها و کشورها در گذران زندگی‌اش ضروری است و لذا در معاملات و ازدواج و جنایات، به قانونی نیاز است که عموم مردم به آن رجوع کرده، بر طبق آن قانون به عدالت حکم کنند و در غیر این صورت، اجتماع فاسد می‌شود و نظام، مختل؛ زیرا هر شخصی به جلب آنچه بدان رغبت

و احتیاج دارد، توجه می‌کند و بر کسی که در مورد آن چیز مزاحم او شود، خشم و غضب می‌کند؛ و آن قانون، شرع است. پس به‌ناچار شاری می‌خواهد که برای مردم راه و روشی را معین کند که با پیمودن آن راه و روش، زندگی و معیشت آنها در دنیا انتظام یابد و برای ایشان طریقی را که وصول به جوار خدا به‌واسطه آن حاصل شود، سنت قرار دهد و امور آخرت را به‌یاد آنها آورد و رحیل به‌سوی پروردگار، خود و ایشان را از روزی بترساند که «يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴) و «تَشَقُّقُ الْأَرْضِ عَنْهُمْ سِرَاعًا» (ق: ۴۴) و هدایت کند ایشان را به طریق مستقیم. همان‌گونه‌که در عنایت باری تعالی، ارسال باران - مثلاً - برای انتظام عالم ضروری است و لذا باران می‌فرستد، در نظام عالم نیز کسی که نظام دنیا و آخرت را به ایشان بشناساند، ضروری است... این شخص، خلیفه خدا بر روی زمین است...؛ و چنانچه او خلیفه و واسطه از ناحیه خدای متعال برای همگان است، باید که برای هر اجتماع جزئی، والیان و حکامی از جانب آن خلیفه باشد، و ایشان ائمه علیهم‌السلام و علمایند؛ و همان‌گونه‌که ملک واسطه است میان خدا و پیامبر، و پیامبر واسطه است میان خدا و اولیا، که ائمه معصوم علیهم‌السلام هستند، ایشان نیز واسطه‌اند میان نبی و علما، و علما واسطه‌اند میان ایشان و سایر خلق (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۶۱۳-۶۱۴).

فراز پایانی عبارت صدرالمتألهین نشان می‌دهد که وی معتقد است ائمه و علما از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ریاست و حکومت منصوب شده‌اند تا در غیاب ایشان به‌طریق نیابت، زعامت جامعه اسلامی را بر عهده گیرند.

۲. ریاست ائمه معصوم علیهم‌السلام، الگوی ریاست فقیه بر جامعه اسلامی

در منظومه فکری ملاصدرا، ریاست و ولایت فقیه نه‌تنها به ولایت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، که به ولایت ائمه معصوم علیهم‌السلام نیز گره خورده است. از این‌رو درک صحیح از جایگاه رهبری فقیه، بدون نظر کردن به ریاست امامان و فهم رابطه آن با ولایت فقیه، ناتمام و نارسا خواهد بود. در واقع، تبیین ریاست فقیه در اندیشه صدرالمتألهین، بدون تصویری دقیق از ریاست معصومین علیهم‌السلام، با چالش‌های اساسی در ساختاربنندی مباحث و نتایج نهایی مواجه خواهد شد.

به‌باور صدرا، پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ائمه معصوم علیهم‌السلام ریاست و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده دارند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۲۱). امام کسی است که در تمام امور دینی و دنیوی که مورد احتیاج مردم است، جانشین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌شود. او عالم به ظاهر و باطن قرآن است و علوم تمام انبیا و رسولان الهی نزد اوست. پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تنها اهل بیت ایشان دارای این ویژگی‌ها هستند و آنها امارت را بر عهده می‌گیرند که «خلافت» نامیده می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۲۰۳).

صدرالمتألهین اصل ضرورت امام را تردیدناپذیر می‌داند که بر اساس آن، جامعه اسلامی پس از پایان یافتن زمان نبوت، نیازمند وجود امام و پیشوایی است که امور آن را سامان دهد؛ ولی وی یادآور می‌شود که درباره کیفیت و جوب نصب آن، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. طبق یک دیدگاه که بیشتر اهل سنت آن را پذیرفته‌اند، بر اساس دلایل نقلی یا عقلی،

بر مردم واجب است که برای خود امامی منصوب کنند؛ اما بر اساس دیدگاه دیگر، که شیعه آن را اختیار کرده است، به دلایل عقلی بر خدای متعال واجب است که امامی را بر مردم منصوب کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۱۳۷).
 صدرا دلایل طرفداران دیدگاه اول را چنین توضیح داده است: ۱. صحابه اجماع دارند که نصب امام توسط مردم از مهم‌ترین واجبات است و به همین دلیل آنها به جای دفن رسول خدا ﷺ، به انتخاب امام پرداختند؛ ۲. شارع به اقامه حدود و حفظ مرزها و تجهیز سپاهیان برای جهاد و امور مربوط به حفظ نظام دستور داده است که بدون نصب امام عملی نمی‌شوند؛ ۳. نصب امام باعث به دست آوردن منافع زیاد و از بین رفتن ضررهای بیشمار می‌شود. اجتماع بدون سلطانی که دفع مفسد و حفظ مصالح کند، به اصلاح در امور اخروی و دنیوی دست نمی‌یابد. هر چیزی که از چنین ویژگی‌ای برخوردار باشد، عمل به آن بر مسلمانان واجب است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۱۲۸-۱۲۹).
 وی پس از نقد و بررسی دلایل دیدگاه اول، به تبیین استدلال دیدگاه دوم، یعنی دیدگاه امامیه، پرداخته است. صدرا، با وجود اشاره به دیدگاه متکلمین و قاعده لطف، استدلال آنها را دارای ضعف می‌داند و به همین دلیل می‌کوشد که برای اثبات ضرورت ریاست امام، مسیر دیگری را پی گیرد. او مدعی است از قوانین عقلی و آیات قرآنی چنین برمی‌آید که پس از زمان رسالت، باید ولی‌ای در جامعه وجود داشته باشد که خدا را با شهود کشفی عبادت می‌کند و علم کتاب الهی و منبع علوم علما و مجتهدین نزد اوست. چنین شخصی ریاست مطلق دارد و از امامت در امور دینی و دنیوی برخوردار است؛ بدون اینکه اطاعت و رویگردانی مردم در آن تأثیری داشته باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۱۳۴-۱۳۵).

بنابراین با توجه به اندیشه صدر المتألهین، جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ بدون رهبر و ولی نمی‌ماند و باید فردی که بیش از همه به پیامبر شباهت دارد، جانشین او شود. پرسش اساسی اینجاست که اگر در دوره‌ای دسترسی به چنین شخصی ممکن نباشد، تکلیف جامعه اسلامی چه خواهد شد؟ مسلماً در پاسخ به این پرسش، استدلال‌های ملاصدرا درباره رهبری معصومین علیهم‌السلام نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. در اندیشه ملاصدرا، درک جایگاه رهبری معصومین علیهم‌السلام پیش‌نیاز و مقدمه‌ای ضروری برای فهم نظریه رهبری فقیه است. بر این اساس، در نظام فکری صدرایی، بدون توجه به مجموعه مبانی رهبری معصومین علیهم‌السلام و در نظر گرفتن رابطه میان آن دو، دستیابی به درکی روشن از رهبری فقیه ممکن نخواهد بود.

۳. ریاست فقیه حکیم متأله بر جامعه اسلامی

همان‌طور که در ضمن ریاست پیامبر اسلام ﷺ اشاره شد، صدرا باور دارد که در صورت فقدان پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام، علما از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌عنوان والی و حاکم جامعه اسلامی برگزیده شده‌اند: «همان‌گونه که ایشان خلیفه و واسطه از ناحیه خدای متعال برای همگان است، باید که برای هر اجتماع جزئی، والیان و حکامی

از جانب آن خلیفه باشد و ایشان ائمه علیهم‌السلام و علما هستند» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۶۱۴). نکته مهم در این مسئله، فهم مقصود صدرا از لفظ «عالم» است. برخلاف لفظ «ائمه» که مجالی برای معانی گوناگون ندارد، لفظ عالم از نظر معنایی به گونه‌ای است که می‌تواند با تفاسیر متفاوتی از آن همراه شود. به نظر می‌رسد که برخی از عبارتهای کتاب *الشواهد الربوبیه* مناسب‌ترین گزینه برای فهم مقصود حکیم شیرازی از این واژه است. وی در این کتاب می‌نویسد:

بدان که نبوت و رسالت از جهتی منقطع می‌گردد و از جهتی دیگر باقی است. همان طور که بعضی از عارفان معتقدند، ارسال فردی با مشخصات معلوم به‌عنوان نبی و رسول و نازل شدن ملکی که حامل وحی است با صورت تمثیلی، منقطع شده است...؛ خدای متعال حکم مبشرات و حکم ائمه معصوم علیهم‌السلام و همچنین حکم مجتهدان را باقی گذاشت و اسم و عنوان ظاهری نبوت را از آنان برداشت؛ ولی حکم نبوت باقی ماند و امر کرد هر کس که به حکم الهی علمی ندارد، از اهل ذکر بپرسد...؛ در نتیجه، مجتهدان در زمینه احکام دین، آن گونه که از طریق اجتهاد دریافته‌اند، فتوا می‌دهند؛ هر چند در فتاوا باهم اختلاف داشته باشند...؛ پس عنوان نبوت و شریعت، از لحاظ ماهیت و حکمشان، قطع و نسخ نشده است. چیزی که منقطع است، وحی خاص بر رسول در قالب نزول ملک بر سمع و قلبش است. از این رو به مجتهد و امام، نبی یا رسول گفته نمی‌شود... اولیا در این نبوت، سهم عظیمی دارند... نبوت برای ولی، امری باطنی و برای نبی آشکار است. تفاوت میان نبی و ولی در نبوت، از این جهت است. در مورد اول، نبی گفته می‌شود و در مورد ولی، «وارث» اطلاق می‌گردد... بعضی از اولیا این نبوت را به واسطه وراثت از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اخذ می‌کنند. اینان کسانی هستند که نبی را مشاهده کرده‌اند؛ مانند اهل بیت نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. پس از آنها، علمای رسوم این نبوت را یکی بعد از دیگری تا روز قیامت اخذ می‌کنند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۷۶-۳۷۸).

متن صدرا نشان می‌دهد که در نگاه وی، مجتهدان دارای مقام نبوت حکمی‌اند و از این جهت، جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌شمار می‌آیند. همچنین وی در کنار ائمه علیهم‌السلام، «علمای رسوم» را نیز وارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دریافت ولایت و نبوت حکمی می‌داند. در آثار صدرالمآلهین، اصطلاح «علمای رسوم» در موارد متعددی در مقابل «علمای کشف» به‌کار رفته است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۳۴۶؛ ۱۳۶۶ب، ج ۱، ص ۳۴۸) و منظور از آنها کسانی‌اند که علم را از پیشینیان خویش اخذ می‌کنند، تا آنجا که به نبی منتهی شوند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۶۴). بنابراین، علوم رسمی در حقیقت علمی‌اند که به واسطه عالمان قبلی دانسته می‌شود و با این معنا، در مقابل علوم کشفی قرار دارند که گرفتنی نیستند و برای اتصالش به منبع علم، یعنی نبی الهی، به این واسطه‌ها نیاز ندارند.

در هر صورت، کنار هم قرار دادن عبارت دو اثر *المبدأ و المعاد* و *الشواهد الربوبیه* نشان می‌دهد که اجتهاد در احکام اسلامی در احراز عنوان «عالم» لازم است. این مطلب از توضیح سیاست دینی نیز قابل استفاده است. او متولی سیاست دینی را کسی می‌داند که نایب رسول الهی و نگهبان اهل سلوک و حقیقت است تا حدود و

احکام الهی را - اعم از حلال و حرام - حفظ کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۶۴).

البته در نگاه ملاصدرا مقام ولایت به هر مجتهدی نمی‌رسد و شرایط دیگری هم لازم است؛ اما قابل تصور نیست که کسی وارث پیامبر و واجد حکم نبی باشد، ولی درعین حال عالم به احکام اسلامی و مجتهد در آنها نباشد. از این رو در نگاه حکیم شیرازی، توانایی اجتهاد در احکام الهی برای وارثان پیامبر ﷺ شرط ضروری است. بنابراین، عالمانی که وی در کتاب *المبدأ و المعاد* به‌عنوان والیان و حاکمان منصوب از سوی پیامبر ﷺ معرفی می‌کند، به‌طور حتم باید با احکام اسلامی آشنا بوده، در امر اجتهاد دینی توانمند باشند.

با وجود این، وی نیز همچون سایر فیلسوفان سیاسی این شرط را به‌تنهایی کافی نمی‌داند و شرایط دیگری را هم برای والی لازم می‌داند که از آن جمله می‌توان به حکمت همراه با تأله اشاره کرد. وی در کتاب *کسر اصنام الجاهلیه*، بعد از بیان منزلت انسان‌ها برحسب مرتبه علمشان، ریاست را متعلق به سه دسته انبیا، امامان و بزرگان - با تعبیر «شیوخ» - می‌داند و معتقد است که تحقق آنها در گرو مرتبه علمی و معرفتی انسان است. وی ریاست دسته اول را «ریاست عظمی»، ریاست دسته دوم را «ریاست وسطی» و ریاست دسته سوم را «ریاست صغری» می‌نامد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۲۱).

مراتب علمی‌ای که ملاصدرا در اینجا به آنها اشاره کرده، اعم از موضوعاتی است که در حکمت و فقه به آنها توجه می‌شود (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۱۵-۱۶). بنابراین وی در فقدان نبی و امام، ریاست را به کسانی واگذار شده می‌داند که بهره‌مند از حکمت آمیخته با تأله و فقه‌اند. فهم معنای «شیوخ» در ادبیات صدرا تا حدود زیادی می‌تواند در جمع‌بندی دیدگاه ایشان تعیین‌کننده باشد. وی به دیدگاه برخی از محققین اشاره می‌کند که علما را سه دسته دانسته‌اند: ۱. عالمی خدانشناس که در مورد احکام و دستوره‌های او شناختی ندارد. چنین شخصی که معرفت خداوند قلبش را فراگرفته است، می‌کوشد تا علم احکام را نیز به مقدار لازم فراگیرد؛ ۲. عالمی که با دستوره‌های خداوند آشناست، ولی خود او را نمی‌شناسد. او از حلال و حرام آگاه است و حکمت احکام و لطایف آن را می‌داند؛ اما از اسرار جلالت خداوندی بی‌خبر و جاهل است؛ ۳. عالمی خدانشناس که احکام و دستوره‌های الهی را نیز می‌شناسد. چنین شخصی در میان‌گاه عالم عقل و حس نشسته و زمانی با خدا و حب اوست و زمانی با خلق در دوستی و مهربانی است. زمانی که از پروردگار سوی خلق برمی‌گردد، همانند یکی از آنهاست و چون با خدای خود خلوت می‌کند و به ذکر او می‌پردازد، گویی که با خلق آشنایی ندارد.

صدرا پس از بیان این دسته‌بندی، به این روایت از پیامبر اسلام ﷺ اشاره می‌کند که فرمود: «سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الكبراء؛ از علما بپرس و با حکما آشنا باش و با بزرگان همشین شو» و آن را طبق این دسته‌بندی تفسیر می‌کند. بر این اساس، از نظر وی، غرض رسول خدا ﷺ از علما، عالمان به دستوره‌های خدا و

نآشنایان با خود اوست که دستور داده شده است در هنگام نیاز به فتوا، از آنان سؤال شود؛ منظور از حکما، عالمان به خدا و نآشنایان با دستوره‌های اوست که دستور داده شده است با آنان آشنا باشیم؛ و اما مقصود از بزرگان (کبرا) کسانی‌اند که هر دو جنبه را دارند و به همنشینی با آنان دستور داده شده، که خیر دنیا و آخرت در همنشینی با ایشان است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۵۸-۵۶).

چنان که ملاحظه می‌شود، وی گروه اخیر را بر دو گروه قبلی ترجیح می‌دهد و از این‌رو هرگاه از عالمانی سخن می‌گوید که در غیاب پیامبر الهی ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام ریاست و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده می‌گیرد، چنین معنایی از عالم مورد توجه ایشان است؛ به‌طوری‌که وقتی از عارف، عالم حقیقی و حتی عالم ربانی و جایگاه او در نظام سلوکی و اجتماعی بحث می‌کند، چنین معنایی را مدنظر دارد. وی پس از اینکه علم را به دو دسته حقیقی و غیرحقیقی تقسیم می‌کند، برای هر یک از آنها خواص و لوازمی را برمی‌شمرد که عارف آنها را می‌شناسد و خود را به هر یک از آنها آراسته می‌کند. منظور از علوم حقیقی، شناخت حقایق اشیاست و علوم غیرحقیقی شناخت جزئیات متغیر و چیزهایی است که به اعمال و افعال و روایات مربوط می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۷۹).
دسته‌بندی‌ای که صدرا از عالمان و توضیحی که درباره بزرگان (کبرا) ارائه داده است، مقصود او را از صاحبان ریاست صغری، یعنی «شیوخ»، آشکار می‌سازد. بر این اساس، شیوخ کسانی‌اند که هم مراتبی از حکمت را با درون‌مایه‌های عرفانی دارا هستند و هم بر احکام دینی و شریعت الهی تسلط دارند. چنین کسانی در فقدان انبیا و اولیای الهی صاحب ریاست خواهند بود. به‌نظر می‌رسد که آیت‌الله جوادی آملی نیز با در نظر داشتن چنین شواهد و دلایلی، به این جمع‌بندی رسیده است که:

صدرالمتألهین برای فقیهی که فیلسوف نباشد، ولایت قائل نیست؛ بلکه ولایت را برای فقیهی می‌داند که جامع فقهین (فقه اکبر و فقه اصغر) باشد؛ مانند امام علیه‌السلام در عصر حاضر. بنابراین، فرق ولایت فقیه حکمت متعالیه با ولایت فقیه سایر حکمت‌ها در این است که در حکمت متعالیه، «جامع بین الفقهین» ولی است؛ اما در حکمت‌های دیگر، فقیه به همین صورت تک‌بعدی نیز می‌تواند در جایگاه ولی قرار گیرد... ایشان اگر در درجه نخست، مقامات شهود، کشف، جهان‌بینی و مراحل عالی علم عمل را برای انبیا قائل است و بعد می‌گوید که مجتهدان مظاهر انبیا هستند، این در خصوص مجتهدان «جامع بین الفقهین» است و در دیدگاه ایشان، اگر مجتهدان واسطه‌های میان انبیا، معصومان و مردم می‌باشند. با لحاظ این جنبه (جامع بین الفقهین) است؛ وگرنه بعید است که ایشان برای مجتهد تک‌بعدی چنین سمتی قائل باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۸۹-۹۰).

با وجود این، صدرالمتألهین تذکر داده است که در زمانه‌اش نام‌های «شیخ»، «فقیه» و «حکیم» به افراد فاقد صفات و شایستگی لازم اطلاق می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۵۴). شاید همین وضعیت اجتماعی در نوع بیان اندیشه‌های سیاسی ایشان تأثیرگذار بوده است و از این‌رو وی برخلاف پیشینیانی همچون فارابی (ر.ک:

فارابی، (۱۹۸۶م، ص ۵۰) و ابن‌سینا (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۶، ص ۵۰۲-۵۰۸)، در خصوص وضعیت سیاسی پس از ائمه علیهم‌السلام توضیح مستقل و روشنی ارائه نکرده است. هرچند دیدگاه صدرا دربارهٔ ریاست عالمان دینی از مجموع نگاهش‌هایش به روشنی به‌دست می‌آید، ولی ادبیات او در این بخش با پنهان‌نگاری‌هایی همراه است و گویا عامدانه واژهٔ عالم را بر واژگانی چون فقیه و حکیم ترجیح می‌دهد و آنها را چندان برجسته نمی‌کند؛ اما معنایی که او از «عالم» در ذهن دارد و در مناسبت‌های مختلف تذکر داده، جامع بین فقه و حکمت با آمیخته‌ای از عرفان است.

صدرا المتألهین سعی کرده است که مقصود خود را از اصطلاحات تا حدودی توضیح دهد. وی بر این باور است که «عارف» یا «شیخ» یا «حکیم» شدن، نیازمند همت مستمر در طول زندگی، دوری جستن از تمامی امیال حسی و خواهش‌های دنیایی، دارا بودن فطرتی صاف و ذهنی خالی از گفته‌های بدعت‌سازان و طبعی پاک و فهمی تیزبین و درکی لطیف است. افزون بر این موارد، شرایط دیگری را نیز برمی‌شمرد که به‌باور او افلاطون آنها را در کتاب سیاست بیان کرده است. آنها عبارت‌اند از: ۱. در برابر رنج‌های ناشی از آموزش صبور باشد؛ ۲. به‌طور فطری دوستدار راستی و راست‌گویان، عدالت و عادلان، و حکمت و حکیمان باشد؛ ۳. فردی عصیانگر و لج‌باز نباشد؛ ۴. اهل زیاده‌روی در خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها نباشد؛ ۵. روح او از آنچه مردم پست می‌شمارند، امتناع ورزد؛ ۶. ورع پیشه سازد؛ ۷. در برابر خیر و عدالت فروتن و در برابر شر و ظلم سرکش باشد؛ ۸. بر اهل رحمت مهربان و بر جباران و متکبران خشنماک باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۶۳-۶۴). بیشتر اینها شبیه صفاتی هستند که ایشان برای رئیس اول برشمرده‌اند و پیش‌تر در آثار فارابی نیز به آنها توجه شده بود. البته فارابی هم آنها را به‌عنوان صفات و خصال رئیس اول توضیح داده است؛ ولی اتصاف به آنها را برای رئیس ثانی هم لازم می‌داند (ر.ک: فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۲۳-۱۲۴).

به‌باور صدرا، فردی که دارای این صفات و ویژگی‌ها باشد، حق ریاست با اوست و اینکه مردم از ریاست او منتفع شوند یا در اثر گمنامی و دوری جستن او از اشرار و گوشه‌گیری به‌سبب عبادت خداوندی و همگونی با نیکان و معصومین اظهار علیهم‌السلام، کسی از او فایده نبرد، تأثیری در حق ریاست او ندارد؛ زیرا انتفاع نبردن مردم به‌دلیل کوتاهی او نیست؛ بلکه به‌سبب نافرمانی دیگران است. بنابراین، حاکم و پیشوای جامعه این مقام را به‌سبب مهارت و صنعت فرمانروایی به‌دست آورده است؛ از این‌رو قبول و اطاعت مردم یا انکار و رویگردانی آنان تأثیری در حق ریاست او ندارد؛ چنان‌که پزشک این صلاحیت را در اثر تخصص و دانش خود و توانایی‌اش در معالجهٔ بیماران به‌دست آورده است و وجود بیماران یا نبودن آنان تأثیری در آن ندارد. بدین ترتیب، امامت امام، فلسفهٔ فیلسوف و ریاست رئیس در اثر نبودن وسایل لازم یا نبودن افراد لازم برای تحقق اهدافشان از بین نمی‌رود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۶۵-۶۶).

بر این اساس، ریاست جامعه چیزی نیست که افراد بتوانند برای به‌دست آوردن آن با هم رقابت کنند یا

شهروندان مجاز باشند که آن را بر اساس خواست و اراده خود به هر کس یا هر گروهی واگذار کنند؛ بلکه ریاست جامعه حق انسان‌هایی است که از شرایط لازم برای آن برخوردارند. در این صورت، تفاوتی میان تبعیت و عدم تبعیت مردم از ایشان نخواهد بود.

برای امام، ریاست مطلق در امر دین و دنیاست؛ خواه مردم او را اطاعت کنند و یا سرکشی نمایند؛ مردم او را اجابت کنند یا انکار نمایند. همچنان که رسول، رسول است؛ اگرچه هیچ کس به رسالت او ایمان نیاورد؛ چنان که حضرت نوح علیه السلام این چنین بود. همچنین امام هم امام است؛ اگرچه حتی یک نفر از مردم او را اطاعت ننماید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۱۳۵).

از این رو ممکن است به دلیل فقدان همراهی مردم، شرایط برای ریاست انسان‌های شایسته فراهم نشود و افرادی حکومت کنند که فاقد صلاحیت‌اند. بنابراین برای تأسیس ریاست و حکومت الهی، خواست و اراده مردم نیز تعیین‌کننده است و شاید به همین دلیل است که وی مناصب را به دو دسته تقسیم می‌کند. بعضی از مناصب به دلیل اهمیتشان باید از ناحیه خداوند متعال و بدون مشارکت دیگران باشد. نبوت، رسالت و ولایت، مناصبی از این دست هستند که فیض و رحمتی از ناحیه خداوند به‌شمار می‌آیند؛ به‌گونه‌ای که انتقال آن از شخصی به شخص دیگر با اراده انسان‌ها غیرممکن است. ولی مناصبی از قبیل سلطنت، حکومت، قضاوت، امارت و امثال اینها مناصبی هستند که برخلاف دسته اول، امکان انتقال آنها از شخصی به شخص دیگر با اراده انسان‌ها وجود دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۵-۴۶). از این توضیح برمی‌آید که از نظر صدرا، تحقق خارجی ریاست و حکومت به اراده انسان وابسته است و در صورت عدم همراهی آنها، ممکن است حکومت از افراد واجد صلاحیت به هر فرد دیگری انتقال یابد.

با تأمل در مجموع آرا و اندیشه‌های صدرالمتألهین درمی‌یابیم که نظریه «ریاست عالمان دینی» در نظام فکری وی، نه طرحی ساده‌شده، بلکه نظامی پیچیده و مبتنی بر مبانی عمیق حکمت متعالیه است. نخستین نکته اساسی در این نظریه، تلفیق «حق الهی» و «صلاحیت اکتسابی» است. صدرا از یک سو مقام ولایت و ریاست را حقی الهی می‌داند که به‌طور طبیعی و ذاتی از طریق برخورداری از کمالات علمی و معنوی، مانند حکمت، عرفان و فقه به فرد شایسته تعلق می‌گیرد؛ حقی که وجود یا عدم همراهی مردم در آن خللی وارد نمی‌سازد؛ همان‌گونه که پزشک، پزشک است، خواه بیمار داشته باشد یا نه. این نگاه در جهان‌بینی او درباره سلسله‌مراتب وجود و اتصال عالمان حقیقی به منبع وحی ریشه دارد.

شرط محوری دیگر صدرا برای زعامت سیاسی، «جامعیت» است؛ به این معنا که عالم حاکم در نگاه او، نه صرفاً یک فقیه متخصص در احکام ظاهری (فقه اصغر) است و نه فیلسوف یا عارفی منزوی که تنها به معرفت باطنی (فقه اکبر) مشغول است؛ بلکه او «شیخ» یا «کبیر»ی است که این دو جنبه را در هم آمیخته است. این شرط، دشواری و درعین حال عمق نظریه او را نشان می‌دهد. این نگاه، رهبری جامعه را امری صرفاً مدیریتی یا فقهی

نمی‌داند؛ بلکه آن را نیازمند بینشی فلسفی - عرفانی برای هدایت جامعه به سوی «تأله» و سعادت حقیقی می‌پندارد. همچنین ادبیات صدرا در بیان مستقیم نظریه سیاسی‌اش با نوعی احتیاط و پنهان‌نگاری همراه است. استفاده عام از واژه «عالم» به جای تأکید صریح بر «فقیه» یا «حکیم» و نیز عدم ارائه طرحی مدون مانند فارابی برای نظام سیاسی پس از امامت، می‌تواند ریشه در شرایط سیاسی عصر صفوی و رابطه پیچیده علما با حکومت داشته باشد. در مجموع می‌توان گفت که نظریه سیاسی ملاصدرا درباره ریاست عالمان دینی، نظریه‌ای «کیفیت‌محور» و «کمال‌گرا»ست که مشروعیت حاکمیت را منوط به برخورداری از مجموعه‌ای از کمالات علمی، معنوی و اخلاقی می‌داند که مهم‌ترین آنها جامعیت بین شریعت، حکمت و عرفان است. این نظریه ممکن است به دلیل دشواری تحقق شرط جامعیت و نیز عدم طرح مشخص برای نحوه تعیین حاکم در عصر غیبت، با چالش‌های عملی مواجه باشد؛ اما بدون شک یکی از عمیق‌ترین تبیین‌های فلسفی از جایگاه عالم دینی در رأس هرم قدرت در سنت فلسفه اسلامی به‌شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

مفهوم «ولایت فقیه» به‌عنوان یکی از ارکان اساسی حکومت دینی در اسلام شیعی، ریشه در اعتقاد به رهبری فقها و عالمان دینی در امور جامعه دارد. این مفهوم، که در غیاب امام معصوم به‌عنوان ادامه‌دهنده مسیر ولایت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام تلقی می‌شود، از جایگاه ویژه‌ای در اندیشه سیاسی شیعه برخوردار است. در این میان، آرا و اندیشه‌های ملاصدرا، فیلسوف برجسته شیعه، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متفکران اسلامی، در تبیین مبانی فلسفی و عرفانی ولایت فقیه نقش بسزایی ایفا کرده است. ملاصدرا با نظام فکری حکمت متعالیه خود، نه‌تنها به تحلیل مسائل متافیزیک و عرفانی پرداخته، بلکه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز دیدگاه‌های نوآورانه‌ای ارائه داده است.

بررسی دیدگاه‌های ملاصدرا درباره ولایت فقیه نشان می‌دهد که وی این مفهوم را در چهارچوب وسیع‌تر ولایت الهی و به‌عنوان بخشی از نظام جامع ولایت در اسلام می‌بیند. از نظر او، ریاست و رهبری جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام به عالمان دینی واگذار شده است. این عالمان، که باید جامع بین فقه و حکمت آمیخته با تأله باشند، به‌عنوان جانشینان پیامبر و امامان علیهم‌السلام مسئولیت هدایت جامعه را در عصر غیبت بر عهده دارند. ملاصدرا با تأکید بر شرایط و صفات ویژه‌ای که برای رهبری جامعه اسلامی لازم می‌داند، مانند کمال قوای حسی، خیالی و عقلی، و نیز برخورداری از حکمت و فقه، به تبیین جایگاه عالمان دینی در نظام ولایت می‌پردازد.

با این حال، دیدگاه‌های ملاصدرا درباره ولایت فقیه با چالش‌هایی نیز مواجه است. برخی از پژوهشگران معتقدند که در آثار او شواهد کافی برای اثبات موافقت صریح با ولایت فقیه وجود ندارد؛ درحالی که برخی دیگر با استناد به مبانی فلسفی و عرفانی وی، او را در زمره موافقان این مفهوم قرار می‌دهند. این اختلاف‌نظرها

نشان‌دهنده پیچیدگی و عمق اندیشه‌های ملاصدرا در این زمینه است و لزوم بررسی دقیق‌تر و جامع‌تر آثار او را برای درک بهتر دیدگاه‌هایش دربارهٔ ولایت فقیه آشکار می‌سازد.

در نهایت، تحلیل دیدگاه‌های ملاصدرا دربارهٔ ولایت فقیه نه تنها به درک عمیق‌تر مبانی نظری این مفهوم کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ساز شناخت بهتر نقاط اتصال و تفاوت‌های این اندیشه با سایر دیدگاه‌های فلسفی و فقهی معاصر می‌شود. این بررسی همچنین نشان می‌دهد که ملاصدرا با وجود اختصاص ندادن بحث مستقل و یکپارچه به موضوع ولایت فقیه، چگونه با نگاهی جامع به حکمت متعالیه درصدد تبیین جایگاه آن در چهارچوب ولایت الهی است و این دو را در نظام معرفتی و اجتماعی اسلام به هم پیوند می‌زند. از این رو مطالعهٔ اندیشه‌های ملاصدرا دربارهٔ ولایت فقیه، نه تنها برای پژوهشگران عرصهٔ فلسفه و علوم سیاسی، بلکه برای کلیه علاقه‌مندان به فهم عمیق‌تر از حکومت‌داری اسلامی حائز اهمیت است.



منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۶). *الالهیات من کتاب الشفاء*. تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی. قم: مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). حکمت متعالیه سیاست متعالیه دارد. در: *سیاست متعالیه از منظر حکمت متعالیه* (دفتر اول: نشست‌ها و گفت‌وگوها). به‌اهتمام شریف لکزایی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۴). اندیشه سیاسی ملاصدرا. *علوم سیاسی*، ۸(۳۰)، ۲۰۳-۲۱۶.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیه*. تصحیح: سیدجلال‌الدین آشتیانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۱). *ایقاظ النائمین*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶ الف). *الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶ ب). *تفسیر القرآن الکریم*. قم: بیدار.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۱). *کسر الأصنام الجاهلیه*. تصحیح، تحقیق و مقدمه: محسن جهانگیری. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۴). *شرح الاصول الکافی*. تصحیح، تحقیق و مقدمه: سیدمهدی رجائی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۷). *المبدأ و المعاد*. مقدمه و تصحیح: سیدجلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
- فارابی، ابونصر (۱۹۸۶ م). *کتاب المله و نصوص أخرى*. تحقیق و مقدمه: محسن مهدی. بیروت: المكتبة الشرفیه.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۵ م). *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*. مقدمه و تعلیقه: علی بوملحم. بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- لکزایی، نجف (۱۳۸۷). *اندیشه سیاسی صدرالمتألهین*. قم: بوستان کتاب.